

فلسفه، سال ۴۹، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۰



10.22059/jop.2021.314421.1006574

Online ISSN: 2716-9748 --Print ISSN: 2008-1553

<https://jop.ut.ac.ir>

A Defense of Interventionist Account of Basing Relation

Mohammad Ali Poudineh
PhD Graduate in Philosophy, University of Tehran

Received: 28 November 2020

Accepted: 19 June 2021

Abstract

In order to know under what conditions one has doxastic justification for believing in p , we need to determine what the relationship should be between one's believing that p and his reasons for believing that p so that we can say that his belief that p is based on his reasons for believing that p . Epistemologists refer to this relation as the "basing relation". Different theories about basing relation attempt to answer this question that under what conditions one's beliefs are based of his reasons. Most epistemologists believe in causal account of the basing relation and therforte form their point of view, if there was a proper causal relationship between one's belief and his reasons, we can say that one's belief is based on his reasons. Although the causal view is intuitive, the problems of this view have led some epistemologists to adopt other views about basing relation. Recently, however, a causal account of the basing relation has been proposed, which claims to answer the most important problems of causal views. This artivle is devoted to the explaining and evaluation of this view about basing relation. After explaining this view, I will examine the three main problems of causal account of the basig relation and show that this view can be defended about the basing relation in the face of these problems.

Keywords: Justification, Basing Relation, Belief, Causal Relationship, Reasons.

دفاع از دیدگاه مداخله‌گرا در نسبت ابتناء

محمدعلی پودینه*

دانش‌آموخته دکتری فلسفه دانشگاه تهران

(از ص ۴۱ تا ۶۲)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۹/۸، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۳/۲۹

علمی-پژوهشی

چکیده

برای اینکه بدانیم تحت چه شرایطی شناسا واجد توجیه باوری برای باور به p است، باید مشخص کنیم چه نسبتی بین باور شناسا به p و دلایلیش برای باور به p باید برقرار باشد تا بتوانیم بگوییم باور وی به p مبتنی بر دلایلیش برای باور به p است. معرفت‌شناسان از این نسبت، به «نسبت ابتناء» یاد می‌کنند. دیدگاه‌های مختلف در نسبت ابتناء می‌کوشند تا به این پرسش پاسخ دهند که تحت چه شرایطی باورهای شناسا مبتنی بر دلایل وی‌اند. بیشتر معرفت‌شناسان به دیدگاه علی در نسبت ابتناء معتقدند و لذا از منظر آن‌ها اگر رابطه علی مناسبی بین باور شناسا و دلایلیش برقرار بود، می‌توانیم بگوییم باور شناسا مبتنی بر دلایلیش است. هرچند دیدگاه علی شهودی است، مشکلات این دیدگاه برخی معرفت‌شناسان را به اتخاذ دیدگاه‌های دیگر در نسبت ابتناء وادار کرده است؛ اما اخیراً تقریری علی از نسبت ابتناء ارائه شده است که مدعی است به مهم‌ترین مشکلات دیدگاه‌های علی پاسخ می‌گوید. این مقاله به تقریر و سنجش این دیدگاه در نسبت ابتناء اختصاص یافته است. پس از تقریر این دیدگاه، سه مشکل اصلی دیدگاه‌های علی در نسبت ابتناء بررسی و نشان داده می‌شود که می‌توان از این دیدگاه در نسبت ابتناء در مواجهه با این مشکلات دفاع کرد.

واژه‌های کلیدی: توجیه، نسبت ابتناء، رابطه علی، باور، دلایل.

۱. مقدمه

از منظر اکثر معرفت‌شناسان از یک‌سو، یکی از شرایط لازم برای معرفت به p این است که شناسا واجد توجیه باوری برای p باشد^۱ و از سوی دیگر، برای اینکه بدانیم شناسا تحت چه شرایطی واجد توجیه باوری برای باور به p است، نیاز داریم بگوییم تحت چه شرایطی باور شناسا به p مبتنی بر دلایل وی است.^۲ دیدگاه‌های مختلف در نسبت ابتناء در سه دسته جای می‌گیرند: دیدگاه‌های علی، دیدگاه‌های باوری، دیدگاه‌های علی-باوری (ترکیبی). همه این دیدگاه‌ها در پی این‌اند که پاسخ دهند تحت چه شرایطی باورهای شناسا مبتنی بر شواهد^۳ وی‌اند. بیشتر معرفت‌شناسان معتقدند که اگر رابطه علی مناسبی بین باور شناسا و شواهدش برقرار بود، آن‌گاه می‌توانیم بگوییم باور شناسا مبتنی بر شواهدش است. ایشان معتقدند به شرطی باور شناسا مبتنی بر شواهدش است که شواهد شناسا علت باور وی باشند. برخی معرفت‌شناسان با توجه به مشکلات پیشروی دیدگاه‌های علی به دیدگاه‌های باوری معتقد شدند. بنا بر دیدگاه‌های باوری، به شرطی باور شناسا مبتنی بر شواهدش است که واجد باور اضافه‌ای درباره ارتباط باورش با شواهدش باشد. از منظر مدافعان این دسته از دیدگاه‌ها، به شرطی باور شناسا مبتنی بر شواهد وی است که وی واجد فراباوری باشد، مبنی بر اینکه شواهد او دلیل خوبی برای این باورند. این دسته از دیدگاه‌ها نیز دچار مشکلات دیگری هستند؛ از این‌رو، برخی دیگر از معرفت‌شناسان سعی کردند دیدگاه‌های علی-باوری را مطرح کنند. مدافعان این دسته از دیدگاه‌ها تلاش کرده‌اند تا با ترکیب مؤلفه‌های دیدگاه‌های علی و دیدگاه‌های باوری، دیدگاهی ترکیبی را ارائه کنند که از اشکالات این دو دسته از دیدگاه‌ها مبرا باشد.

نگارنده این پژوهش نیز، مانند اکثر معرفت‌شناسان، معتقد است که باید نسبت ابتناء را برحسب علیت تفسیر کرد. در معرفت‌شناسی معاصر سه اشکال مهم علیه این دیدگاه‌ها وجود دارد. اخیراً مک‌کین با ارائه دیدگاه مداخله‌گرا در نسبت ابتناء (IB-R)، سعی کرده است به مشکلاتی که فراروی دیدگاه‌های علی است، پاسخ بدهد. هدف این نوشتار، تقریر و سنجش IB-R در مقابل این مشکلات است.

دیدگاه مک‌کین از دیدگاه مداخله‌گرا در علیت بهره می‌برد؛ از این‌رو، برای تقریر دیدگاه وی، نخست دیدگاه مداخله‌گرا در علیت را تقریر می‌کنیم. پس از ارائه این دیدگاه در علیت، به بیان IB-R می‌پردازیم. سپس در ضمن سنجش سه مشکل مهم

دیدگاه‌های علی در نسبت ابتناء، نشان می‌دهیم که دیدگاه مک‌کین، در مواجهه با این اشکالات نتایج درستی در اختیار می‌گذارد.

۲. دیدگاه مداخله‌گرا در علیت

دیدگاه مداخله‌گرا در علیت، تقریری از نظریه تصرف‌پذیری در علیت است. به تعبیر غیر فنی، ایده اصلی نظریات تصرف‌پذیری در علیت این است که اگر C علت E است، باید تصرف ما در C به تصرف و تغییر در E منجر شود (Woodward, 2016: 1).

مهم‌ترین امر برای ارائه تقریری از نظریه تصرف‌پذیری، ارائه تعریفی از «تصرف مناسب» (appropriate manipulation) است. بهترین راه برای تعریف تصرف مناسب، استفاده از مداخله است. مک‌کین از تقریر مداخله‌گرای وودوارد در ارائه دیدگاهش استفاده می‌کند؛ لذا در ادامه به تقریر دیدگاه وودوارد و برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های این دیدگاه می‌پردازیم (McCain, 2012: 359).^۴

اولین ویژگی دیدگاه مداخله‌گرا از علیت، ایده مداخله است؛ مداخله، تصرف و تغییر در یک یا چند متغیر در یک نظام تحت شرایط آزمایشی آرمانی است. مداخله در یک متغیری (X) نسبت به متغیر دیگری (Y) تغییر و تصرف آزمایشی در یک محیط آزمایشی آرمانی روی X است؛ به جهت اینکه مشخص کنیم که آیا X علت Y است یا نه (McCain, 2012: 359; Woodward, 2008: 139). وودوارد مقصود از مداخله را چنین بیان می‌کند:

مداخله I بر X نسبت به Y به گونه‌ای باشد که I علت تغییر در X بشود، I از راه طریقی که از X به نتیجه نمی‌رسد، علت تغییر در Y نشود و I بیرونی است بدین معنا که خودش واجد علتی نیست که تأثیر بر Y بگذارد از راه طریقی که از X به نتیجه نمی‌رسد (Woodward, 2008: 139).^۵

مفاد این صورت‌بندی این است که مداخله‌ای که آزمایشگر بر X انجام می‌دهد، باید به گونه‌ای باشد که صرفاً به تغییر در خود X منجر شود؛ یعنی نحوه ایجاد تغییرات در X به گونه‌ای باید باشد که مستقیماً بر X تأثیر بگذارد و منحصرأً به تغییر در مقدار X منجر شود (McCain, 2012: 360)؛ پس هر مداخله‌ای مدنظر نیست. مداخله‌ای مناسب است که صرفاً بر مقدار X تأثیر بگذارد و به سبب تغییر X، Y تغییر کند؛ لذا اگر مداخله‌ای مستقیماً علت تغییر X و Y بشود، مداخله‌ای مناسب نخواهد بود.

وودوارد با استفاده از تعریف مداخله، می‌گوید تحت چه شرایطی X از حیث علی به

Y مرتبط می‌شود: (M) «X علت Y است اگر و تنها اگر مداخله‌ای [...] که مقدار X را تغییر می‌دهد، اتفاق بیفتد، Y یا توزیع احتمال Y به‌نحو منظم و ثابتی، دست کم در دامنه‌ای از شرایط پس‌زمینه B تغییر کند» (Woodward, 2008: 139).
وودوارد با استفاده از M، میان علت مستقیم و علت غیر مستقیم نیز تفکیک می‌گذارد. او بنا بر دیدگاه مداخله‌گرایی خود که ذکر شد، مفهوم «علت مستقیم» را تعریف می‌کند:

شرط لازم و ضروری برای اینکه نسبت به یک مجموعه متغیر V، X علت مستقیم Y باشد، این است که مداخله‌ی ممکن بر X وجود داشته باشد که Y (یا توزیع احتمال Y) را تغییر بدهد وقتی همه متغیرهای دیگر در V غیر از X و Y به توسط مداخله‌ها در یک مقداری ثابت نگه داشته شده باشند (Woodward, 2003: 55).

پس برای اینکه X علت مستقیم Y تلقی شود، باید یک توزیع مقداری برای دیگر متغیرهای مجموعه وجود داشته باشد که وقتی این متغیرها را در آن مقادیر ثابت نگه می‌داریم، دخالت در مقدار X به دخالت در مقدار Y منجر شود؛ پس در اینجا دو دخالت داریم: با یک دخالت، سایر متغیرها را در مقداری ثابت نگه می‌داریم و با دخالتی دیگر، سبب تغییر مقدار X می‌شویم.

آخرین ویژگی از تقریر مداخله‌گرا از علّیت، مفهوم «علت بالفعل» است. قبل از اینکه مفهوم علت بالفعل را تعریف کنیم، باید به دو مفهوم دیگر نیز پردازیم؛ چرا که وودوارد از این دو مفهوم برای تعریف علت بالفعل، استفاده می‌کند؛ یکی از این دو مفهوم، مفهوم «مسیر مستقیم» است. مسیر مستقیم از یک متغیر (X) به متغیر دیگر (Y) «زنجیره روابط علی مستقیم» است (Woodward, 2003: 59 & McCain, 2012: 361). به عبارت ساده‌تر، مسیر مستقیم بین X و Y است؛ اگر و تنها اگر همه متغیرهایی که از X آغاز می‌شوند و به Y ختم می‌شوند، هر یک علت مستقیم متغیر بعد از خودشان باشند (McCain, 2012: 361). مفهوم دوم، مفهوم «دامنه حشوی» است. فرض کنید مسیر P، مسیر مستقیمی است که با X آغاز می‌شود و به Y ختم می‌شود؛ پس متغیرها در این مسیر، هر یک علت مستقیم متغیر بعدی‌اند. فرض کنید در مجموعه متغیرهای ما، متغیرهایی وجود دارد که بیرون از این مسیرند؛ یعنی در مسیر مستقیم بین X و Y نیستند. این متغیرهای بیرون از مسیر را در نظر بگیرید. یک سری مقادیر برای این متغیرهای بیرون از مسیر وجود دارد که در هر مداخله‌ای (اگر این متغیرها این مقادیر را داشته باشند و مقدار بالفعل X ثابت باشد) مقدار بالفعل Y تغییر نمی‌کند. در این فرض،

می‌گوییم این مقادیر برای این متغیرهای خارج از مسیر P در دامنهٔ حشوی خود هستند (Weslake, 2011: 8 & Woodward, 2003: 83).

اکنون می‌توانیم با استفاده از دو مفهوم یادشده، علت بالفعل را تعریف کنیم. مک‌کین در تعریف مفهوم علت بالفعل از منظر وودوارد می‌نویسد:

وقتی X علت بالفعل Y است، ممکن است که با تغییر در مقدار بالفعل X، مقدار بالفعل Y را تغییر دهیم، در حالی که همهٔ علل مستقیم دیگر Y را که بخشی از زنجیرهٔ علل مستقیمی (مسیر مستقیمی) که از X به Y می‌انجامد، نیستند، در مقدار دامنهٔ حشوی آنها ثابت نگه می‌داریم (McCain, 2012: 362).

پس به شرطی می‌توانیم بگوییم X علت بالفعل Y است که اگر مقادیر متغیرهای خارج از مسیر، در دامنهٔ حشوی باشند و مقدار بالفعل X تغییر کند، مقدار بالفعل Y نیز تغییر کند.^۶

اکنون که با ویژگی‌های تقریر مداخله‌گرا از علیت آشنا شدیم، می‌توانیم به بیان و سنجش IB-R بپردازیم.

۳. دیدگاه مداخله‌گرا در نسبت ابتناء

مک‌کین با استفاده از دیدگاه مداخله‌گرا در علیت، دیدگاه مداخله‌گرا در نسبت ابتناء را ارائه می‌دهد:

IB-R باور شناسا به p در t مبتنی بر شواهد وی (E) است اگر و تنها اگر در t:

۱. هر e_i عضو E، علت مستقیم باور کردن شناسا به p باشد^۷

و

۲. هر e_i عضو E، علت بالفعل باور کردن شناسا به p باشد

و

۳. چنین نباشد که مداخله برای قرارداد مقدارهای همهٔ علل مستقیم باور کردن

شناسا به p، غیر از اعضای E، به صفر، منجر شود به اینکه شناسا باور به p نکند وقتی

که همهٔ e_i های عضو E در مقدار بالفعلشان ثابت نگه داشته شده‌اند (McCain, 2014: 91).

از منظر مک‌کین، از یک‌سو، در صورت‌بندی یادشده، E عبارت از زیرمجموعه‌ای از حالات ذهنی غیر واقع‌نمای شناساست که از حیث گزاره‌ای باور به p را موجه می‌کنند و از سوی دیگر، در این دیدگاه، برای ارزیابی نسبت علی میان شواهد شناسا و باورهایش، از مجموعه‌هایی از متغیرها استفاده می‌کنیم. این مجموعه متغیرها، متغیرهایی برای باور شناسا، شواهد وی (E) و هر عاملی را شامل می‌شود که ممکن است تأثیری علی بر

باور کردن شناسا بگذار (ibid: 91-92).

۴. مشکلات دیدگاه IB-R

پس از بیان IB-R، اکنون به مهم‌ترین مشکلات این دیدگاه می‌پردازیم. در ضمن ارزیابی این مشکلات می‌کوشیم تا نشان دهیم IB-R در موارد مورد مناقشه ذیل نیز نتایج شهودی در اختیار می‌گذارد.

۴-۱. مشکل تعیین مضاعف

مک‌کین در ضمن موردی نشان می‌دهد که چگونه این مشکل علیه دیدگاه‌های علی طرح می‌شود. در این مورد، عاملی وجود دارد که به نحو علی در باور شناسا تأثیر می‌گذارد؛ اما این عامل از زمره شواهد وی نیست. به مورد مک‌کین بنگرید: «استسی شواهد $e1...en$ را برای باور کردن به p دارد؛ اما وی بسیار دوست دارد که p صادق نیز باشد. میل او به صدق p به گونه‌ای است که وی نمی‌تواند خودش را از این خیال واهی در زمانی که صدق p را در نظر می‌گیرد، برهاند (McCain, 2014:: 97).

این مورد، شبیه به مواردی است که در آن‌ها برای باور به یک گزاره، شواهدی داریم که حمایت از آن باور می‌کنند؛ اما در اینجا علاوه بر این شواهد، سازوکارهای دیگری داریم که هرچند نمی‌توانند شاهد برای آن باور تلقی شوند، از طریق علی با داشتن آن باور مرتبطاند؛ از این‌رو، باید ببینیم IB-R چگونه مشکلی را که چنین مواردی پیش روی ما می‌گذارد، حل می‌کند. در اینجا مجموعه متغیر ما، شامل این متغیرهاست: $e1...en$ (به هر تعداد که استسی شاهد دارد)، W (سازوکار خیال واهی استسی) و B (باور استسی به p). برای سادگی، مک‌کین فرض می‌کند در اینجا شاهد شناسا (E) تنها عبارت از $e1$ است. علاوه بر این، فرض می‌کند در اینجا $e1$ و W ، هر دو، هم علت مستقیم B هستند و هم علت بالفعل آن. در نهایت فرض می‌کند هم $e1$ و هم W ، به تنهایی برای باور آوردن استسی به p کافی هستند؛ پس اگر استسی شاهدش را برای p نداشت، باز به p باور می‌کرد؛ زیرا فرض این است که خیال واهی‌اش برای باور آوردن به p کافی است و برعکس، اگر استسی خیال واهی خویش را هم درباره p نداشت، باز به p باور می‌کرد؛ زیرا فرض این است که شاهد وی برای باور آوردنش به p کافی است؛ پس هر دو این‌ها مستقلاً می‌توانند برای ایجاد باور وی به p کافی باشند (ibid: 98). طراحی این مورد به این گونه سبب می‌شود که برتری دیدگاه IB-R بر سایر دیدگاه‌های علی در نسب ابتناء

مبرهن شود. این مورد برای دیدگاه‌های علی دیگر در نسبت ابتناء که صرفاً مبتنی بر تقریرهای خلاف واقع ساده از علیت هستند، مشکل‌آفرین است؛ زیرا بنا بر این تقریرها، در این مورد، شاهد استسی نمی‌تواند علت باور وی به p باشد؛ زیرا در اینجا این چنین نیست که اگر وی این شاهد را نمی‌داشت، دیگر به p باور نمی‌داشت (ibid) و وقتی چنین شد، مدافعان این دیدگاه‌ها دیگر نمی‌توانند بگویند که باور استسی به p مبتنی بر شاهد وی است؛ زیرا بر اساس این دیدگاه‌ها، شاهد وی علت ایجاد باورش نشده است. این نتیجه غیر شهودی است؛ چراکه شهوداً باور استسی مبتنی بر شاهدش است.

دفاع از IB-R در مواجهه با مشکل تعیین مضاعف

این مورد، برای IB-R مشکل‌آفرین نیست. بنا بر IB-R باور استسی مبتنی بر شاهد است؛ چراکه هر سه شرط IB-R محقق شده است؛ زیرا فرض کرده‌ایم که $e1$ و w هم علت مستقیم باور استسی به B هستند و هم علت بالفعل آن؛ پس شرط اول و دوم IB-R محقق شده است. شرط سوم IB-R نیز محقق است. مفاد شرط سوم این بود که اگر باور شناسا علت مستقیمی غیر از شواهدش دارد، نباید این چنین باشد که اگر مقدار بالفعل شواهد شناسا را ثابت بگیریم و مقدار آن علل مستقیم دیگر باور وی را صفر کنیم، این تغییر منجر شود به اینکه شناسا دیگر به آن گزاره باور نکند. در اینجا این چنین است؛ زیرا این چنین نیست که اگر مقدار بالفعل شاهد استسی را ثابت نگاه داریم (مقدار متغیر $e1$ را در یک ثابت نگه داریم) و مقدار w را صفر کنیم، وی دیگر به p باور نکند؛ زیرا فرض بر این است که شاهد استسی برای باور آوردن وی به p کافی است و لذا حتی اگر وی فاقد خیال واهی‌اش باشد، باز به p باور می‌کند؛ پس باور استسی به سبب شواهد و خیال واهی‌اش دارای تعیین مضاعف است؛ اما با وجود این، شهوداً مبتنی بر شاهد است. بنا بر IB-R نیز باور وی مبتنی بر شاهد است و لذا دیدگاه مک‌کین در اینجا نیز نتیجه درستی در اختیار می‌گذارد و علاوه بر این، نشان می‌دهد که دیدگاه وی بر سایر دیدگاه‌های علی دیگر در نسبت ابتناء که صرفاً مبتنی بر تقریرهای خلاف واقع ساده از علیت‌اند، برتری دارد؛ چراکه بنا بر این دیدگاه‌ها، باید باور استسی مبتنی بر شواهدش نباشد، در حالی که شهوداً باور وی مبتنی بر شواهدش است (ibid).

مک‌کین می‌گوید بر اساس تحلیلی که بیان کردیم، روشن شد که بنا بر IB-R ابتناء/عدم ابتناء باور شناسا بر شواهدش به شدت ارتباط علی میان شواهد شناسا و باورهایش وابسته است و لذا صرف وجود عامل از حیث معرفت‌شناختی مشکوک و اوجد

نقش علی در باور، ضرورتاً به این نتیجه منجر نمی‌شود که باور شناسا مبتنی بر شاهد نباشد. نتیجه شهودی درست همین است. اگر نگوییم این نتیجه درست است، باید ملتزم شویم که اکثر باورهای ما مبتنی بر شاهد نیست؛ چراکه به احتمال زیاد، عوامل مشکوک معرفت‌شناختی‌ای وجود دارند که از حیث علی در اکثر باورهای ما تأثیر می‌گذارند (ibid: 98-99).

این سخنان مک‌کین به بررسی بیشتری نیاز دارد. بر اساس موردی که ذکر شد، می‌توانیم بگوییم امکان دارد عاملی که از حیث معرفت‌شناختی نمی‌تواند موجه باور شناسا باشد، نقشی علی در باور آوردن وی داشته باشد. در این فرض، نباید لزوماً ملتزم شویم که باور شناسا مبتنی بر شاهد نیست؛ چراکه امکان دارد از یک طرف، شواهد شناسا به نحو کافی‌ای قوی باشند که از حیث گزاره‌ای بتوانند باور وی را موجه کنند و از طرف دیگر، این شواهد برای ایجاد باور شناسا کافی باشند. شهوداً در این موارد، باور شناسا مبتنی بر شاهد است؛ پس دخالت عوامل غیر معرفتی در ایجاد باور شناسا، به شرطی می‌تواند ابتناء باور وی را بر شواهد از بین ببرد که ارتباط علی میان شواهد شناسا و باورش قوی نباشد. در مورد بالا، ارتباط علی میان شاهد شناسا و باورش قوی بود؛ زیرا اگرچه عامل غیر معرفتی (خیال‌واهی استسی) در ایجاد باور وی نقش داشت، اما شاهد وی به نحوی بود که به‌تنهایی سبب باور آوردن وی به p می‌شد.

برای فهم مطلب مذکور، فرض کنید خیال‌واهی استسی برای باور وی به p کافی است، اما شاهد وی برای باورش به p کافی نیست. در این فرض، شهوداً باور استسی مبتنی بر شاهد نیست. کاربست IB-R نیز همین نتیجه شهودی را می‌دهد؛ چراکه در این فرض، شرط سوم IB-R محقق نمی‌شود و لذا بنا بر این دیدگاه نیز، باور استسی مبتنی بر شاهد نیست. در این فرض، ارتباط علی میان شاهد شناسا با باورش آن‌قدر قوی نیست که باور وی مبتنی بر شاهد شود.

دوباره مورد استسی را در نظر بگیرید؛ اما فرض کنید شاهد استسی برای باورش به p کافی است؛ اما خیال‌واهی وی برای باورکردنش به p کافی نیست، با وجود این، مانند فوق، هر دو این عوامل، نقش علی در باور استسی به p دارند. در این فرض، شهوداً باور استسی مبتنی بر شاهد است. کاربست دیدگاه مک‌کین نیز همین نتیجه شهودی را می‌دهد؛ چراکه در این فرض، شرط سوم IB-R محقق است.^۸

مشکل اصلی در همان فرضی است که مک‌کین به آن پرداخت؛ یعنی در این فرض

که باور استسی دارای تعین مضاعف است. در این فرض، شهوداً نمی‌توانیم بگوییم که باور استسی مبتنی بر شاهد وی نیست؛ چراکه شاهدش برای باور آوردن وی به p کافی است. مشکل در ارائه دیدگاهی در نسبت ابتناء است که بتواند نشان دهد چگونه در اینجا باور استسی مبتنی بر شاهد است. دیدیم که IB-R برخلاف سایر دیدگاه‌های علی، به‌خوبی از عهده این وظیفه برمی‌آید.

ما حتی در باورهایی نیز که شاهد کافی برای آن‌ها داریم، دستخوش امیال خویش هستیم. در این موارد، شواهد ما تأثیر علی در باورمان دارند؛ اما امیال و عواطف ناموجه ما نیز در همین باورهای ما تأثیر علی می‌گذارند. نمی‌توانیم ملتزم شویم که در این‌گونه موارد، باورهای ما مبتنی بر شاهد نیستند؛ چراکه اولاً شهوداً این باورها مبتنی بر شاهدند و ثانیاً به تعبیر مک‌کین، اگر بخواهیم ملتزم شویم که این باورها مبتنی بر شاهد نیستند، باید بگوییم اکثر باورهای ما مبتنی بر شاهد نیستند؛ زیرا امیال ما تأثیر علی در اکثر باورهای ما دارند. از این‌رو، دیدگاه درست در نسبت ابتناء، باید به این مسئله توجه کند و دیدیم که IB-R از عهده حل این مسئله برمی‌آید.

۴-۲. دفاع نگارنده از IB-R در مواجهه با باورهای حاصل از مهارت

یک سنخ از مواردی که برای دیدگاه‌های علی در نسبت ابتناء مشکل ایجاد می‌کند، مواردی‌اند که شناسا بر اساس مهارتی که دارد، به یک باور می‌رسد. از منظر معرفت‌شناسان مهارت شاهد نیست؛ زیرا شاهد حالتی ذهنی است، اما مهارت حالتی ذهنی نیست. در این باورها، مهارت علت باور شناساست و به عقیده برخی معرفت‌شناسان، شهوداً شناسا در باورهای حاصل از مهارت توجیه باوری دارد، در حالی که این باورها بنا بر دیدگاه‌های علی، مبتنی بر شواهد شناسا نیستند و لذا بر اساس این دیدگاه‌ها شناسا واجد توجیه باوری در این باورها نیست؛ چراکه بنا بر دیدگاه‌های علی باید شواهد موجه شناسا علت باور وی باشند، در حالی که در این باورها شواهد شناسا علت این باورها نشده‌اند؛ زیرا مهارت شناسا علت باور وی شده است؛ پس می‌توان مدعی شد دیدگاه‌های علی جامع افراد نیستند.

در پاسخ به این اشکال باید بگوییم که بر این گمانیم که چنین باورهایی در برخی از فروض موجه‌اند و در برخی از فروض دیگر نه. اگر مهارت، نقش علی اصلی را در تشکیل باور صادق شناسا داشته باشد، به‌گمان، باور وی شبیه غیب‌گویی است و لذا موجه نیست. علاوه بر این، می‌دانیم مهارت، شاهد نیست و لذا مهارت دلیلی نیست که نشان

دهنده صدق گزاره‌ای باشد که متعلقِ رویکرد باوری شناساست؛ از این‌رو، نمی‌توانیم مدعی شویم خودِ مهارت در توجیه باور شناسا نقش دارد. اما اگر وی به حساب اینکه غالباً با مهارت تشخیصی‌اش توانسته است به باور صادقی دربارهٔ فلان مسئله دست یابد و به صدقِ یک گزاره باور کند، می‌توانیم بگوییم که در این فرض، باور وی موجه است؛ اما در این فرض، در حقیقت، شاهد وی همین باور وی است به اینکه با این مهارت می‌تواند غالباً به باور صادقی دربارهٔ فلان مسئله دست پیدا کند. در این موارد، شهوداً هم مهارت تشخیصی شناسا نقش علی در باور شناسا دارند و هم شاهد وی. در این موارد، شهوداً ابتناء/عدم ابتناء باور شناسا بر شواهدش وابسته بر شدت ارتباط علی‌ای است که میان شواهد شناسا و باور وی برقرار است. برای بررسی نتیجهٔ کاربستِ IB-R در این مسئله، باید یک مورد از این سنخ موارد را بررسی کنیم. در زیر، تقریری از مثالی از این سنخ را می‌آوریم:

شیر یا خط

«محمد غالباً وقتی سکه‌ای را به هوا پرتاب می‌کند، بر اساس مهارت تشخیصی‌اش دربارهٔ شیر یا خط آمدن سکه‌ها، می‌فهمد که شیر می‌آید یا خط. وی باور دارد که بر حسب مهارت تشخیصی‌اش، غالباً به باور صادقی دربارهٔ شیر یا خط آمدن سکه دست پیدا می‌کند. محمد سکهٔ پانصد تومانی را پرتاب می‌کند و بر اساس باور مذکور و مهارتش، باور می‌کند که سکه شیر می‌آید.»

در اینجا مجموعهٔ متغیر ما شامل متغیرهای زیر است: B (باور محمد به شیر آمدن سکه)، E (باور محمد به اینکه بر حسب مهارت تشخیصی‌اش، غالباً به باور صادقی دربارهٔ شیر یا خط آمدن سکه دست پیدا می‌کند) و T (مهارت محمد در تشخیص شیر یا خط آمدن سکه‌ها).

فرض کنید E و T نقش علی در باور محمد به B دارند. مهارت جزو شواهد شناسا محسوب نمی‌شود و لذا در اینجا تنها شاهد شناسا E است. فرض می‌کنیم E و T، هم علت بالفعل B هستند و هم علت مستقیم آن. در اینجا چهار فرض دربارهٔ نقش علی E و T وجود دارد:

۱. هم E و هم T برای باور محمد به B کافی باشند؛
 ۲. هیچ‌کدام برای باور محمد به B کافی نباشند؛
 ۳. E برای باور محمد به B کافی باشد، اما T برای باور او به B کافی نباشد؛
 ۴. T برای باور محمد به B کافی باشد، اما E برای باور وی به B کافی نباشد.
- در این مورد، فرض دوم متصور نیست؛ چراکه فرض کردیم E و T برای باور محمد به

B کافی هستند؛ چراکه فرض این است که دست کم محمد به سبب یکی از این دو عامل، به B باور کرده است و علت باور محمد به B خارج از این دو عامل نیست؛ پس نمی‌توان پذیرفت که هیچ‌کدام از این دو عامل، برای باور محمد به B کافی نباشد.

در فرض چهارم، باور محمد به B مبتنی بر شاهد وی نیست؛ چراکه در اینجا هرچند شاهد وی نقش علی برای باور آوردن محمد به B دارد، اما این شاهد، برای باور محمد به B کافی نیست و محمد بیشتر به سبب مهارتی که دارد به صدق B باور کرده است؛ به نحوی که اگر وی فاقد این مهارت بود، به این باور نمی‌رسید. اعمال IB-R نیز همین نتیجه شهودی را در اختیار می‌گذارد. در اینجا شرط اول و دوم IB-R محقق شده است؛ زیرا فرض این است که T و E، هم علت بالفعل باور محمد به B هستند و هم علت مستقیم آن. اما در اینجا شرط سوم IB-R محقق نیست؛ زیرا بر اساس این شرط، اگر باور شناسا علت مستقیمی غیر از شواهدش دارد، نباید این چنین باشد که اگر مقدار بالفعل شواهد وی را ثابت بگیریم و مقدار آن علل مستقیم دیگر باور وی را صفر کنیم، این تغییر منجر شود به اینکه شناسا دیگر به آن گزاره باور نکند. در اینجا مفاد این شرط محقق نشده است؛ چراکه در اینجا اگر مقدار بالفعل E را ثابت نگه داریم (مقدار E را در یک نگاه داریم) و با مداخله سبب شویم که مقدار T صفر شود، مقدار B نیز صفر می‌شود؛ به عبارت دیگر، اگر محمد E را داشته باشد، اما فاقد مهارت تشخیصی‌اش باشد، دیگر به B باور نمی‌کند؛ پس بنا بر IB-R، باور محمد مبتنی بر شاهد نیست.

در فرض سوم، باور محمد به B مبتنی بر شاهد است؛ زیرا در این فرض، هرچند مهارت وی نقش علی برای باور آوردنش به B دارد، اما این مهارت برای باور محمد به B کافی نیست و محمد بیشتر به سبب شاهی که دارد، به صدق B باور کرده است؛ به نحوی که اگر وی فاقد این شاهد بود، به این باور نمی‌رسید. اعمال IB-R نیز همین نتیجه شهودی را در اختیار می‌گذارد. در اینجا شرط اول و دوم IB-R محقق شده است؛ زیرا فرض این است که T و E، هم علت بالفعل باور محمد به B هستند و هم علت مستقیم آن. در اینجا برخلاف فرض قبل، شرط سوم IB-R نیز محقق است؛ زیرا اگر مقدار بالفعل E را ثابت نگه داریم (مقدار E را در یک نگاه داریم) و با مداخله سبب شویم که مقدار T صفر شود، مقدار B صفر نمی‌شود؛ یعنی اگر محمد E را داشته باشد، اما فاقد مهارت تشخیصی‌اش باشد، باز به B باور می‌کند، پس بنا بر IB-R نیز، باور محمد مبتنی بر شاهد است؛ از این‌رو، این دیدگاه در این فرض نیز نتیجه درستی در اختیار می‌گذارد.

در فرض اول، باور محمد به B مبتنی بر شاهد است؛ زیرا در این فرض، هرچند مهارت محمد برای باورش به B کافی است، اما حتی اگر وی فاقد این مهارت بود، باز به سبب شاهدش به این باور می‌رسید؛ زیرا فرض بر این است که در اینجا شاهد وی نیز برای باورش به B کافی است. بنا بر IB-R نیز در این فرض، باور محمد مبتنی بر شاهد است و لذا اعمال IB-R نیز، همین نتیجه شهودی را در اختیار می‌گذارد. نحوه اعمال IB-R در این فرض، مانند فرض باور استتسی است که به آن پرداختیم؛ لذا نیازی نیست که دوباره اعمال IB-R را بررسی کنیم.

در موارد دیگری که شناسا بر اساس مهارت، به یک باور دست پیدا می‌کند نیز، بر اساس آنچه گفتیم، می‌توانیم ابتناء/عدم ابتناء باور وی بر شواهدش را ارزیابی کنیم. در این مورد، برای سادگی مثال، فرض کردیم شناسا یک شاهد دارد. می‌توانیم در موارد دیگر، شواهد متعددی برای شناسا فرض کنیم؛ اما این تغییر مشکلی ایجاد نمی‌کند. البته، اگر در موردی فرض کنیم که شناسا صرفاً بر اساس مهارت به یک باور دست پیدا کند و هیچ شهادی برای باور خویش نداشته باشد یا اگر دارد، آن شواهد نقشی علی در باور وی نداشته باشند، باور وی مبتنی بر شواهدش نخواهد بود. وقتی در فرض چهارم مورد شیر یا خط، نشان دادیم که حتی اگر شاهد شناسا نقش علی در باور وی داشته باشد، اما برای ایجاد باورش کافی نباشد، باورش مبتنی بر شاهد نیست، به طریق اولی، تکلیف موردی که شاهد شناسا نقش علی در باور وی ندارد، روشن می‌شود و لذا این فرض، نیازی به بررسی جداگانه اعمال IB-R ندارد.

۴-۳. استدلال کفانویگ علیه دیدگاه‌های علی در نسبت ابتناء

کفانویگ استدلال محکمی علیه دیدگاه‌های علی ارائه می‌کند. استدلال وی مبتنی بر این فرض است که «تلقی درست از باور موجه قابل گسترش بر تلقی رفتار موجه است» (Kvanvig, 2003a: 50). مقصود کفانویگ این است که رابطه میان داشتن شواهد کافی برای باور آوردن، و باور آوردن بر اساس این شواهد، مانند رابطه میان داشتن دلایل خوب برای عمل کردن و انجام عمل بر اساس این دلایل خوب است (McCain, 2012: 103). پس اگر رابطه درست میان داشتن شواهد کافی برای باور آوردن، و باور آوردن بر اساس این شواهد، رابطه علی است، باید رابطه درست میان داشتن دلایل خوب برای عمل کردن و انجام عمل بر اساس این دلایل خوب هم رابطه علی باشد؛ اما کفانویگ با استفاده از مثال «سیاستمدار بد انگیزه» نشان می‌دهد که نمی‌تواند رابطه میان داشتن دلایل خوب

برای عمل کردن و انجام عمل بر اساس آن دلایل خوب، رابطه‌ی علی باشد؛ پس نمی‌توان معتقد شد که رابطه‌ی درست میان داشتن شواهد کافی برای باور آوردن، و باور آوردن بر اساس این شواهد، رابطه‌ی علی است؛ از این‌رو، دیدگاه‌های علی درست نیستند.

کفانوینگ در مثالش فرض می‌کند که جیم به دلایل غیر عقلانی‌ای برای انتخابات کنگره نامزد شده است و لذا انگیزه‌اش برای نامزدی دلایل بدی بوده است؛ اما هر وقت کسی از علت نامزدی‌اش پرسش می‌کند، دلایل معقولی برای این رفتارش ارائه می‌کند. جیم پس از مدتی به این ویژگی‌اش، خودآگاه می‌شود و علاوه بر این، می‌فهمد دلایلی که برای موجه‌بودن نامزدی خود به دیگران می‌گوید، در واقع دلایل خوبی برای نامزدی وی نیز هستند (ibid). کفانوینگ موقعیت جیم بعد از خودآگاهی‌اش را به نحو زیر توصیف می‌کند:

جیم به فهم انگیزه‌ی درست می‌رسد. او می‌فهمد دلایلی که برای کاندیداتوری ارائه کرده است، دلایلی نیستند که موجب کاندیداتوری وی برای کنگره شده‌اند [...] جیم می‌فهمد دلایلی که برای رفتارش (کاندیداتوری) بیان کرده است، ۱. در اصل، انگیزه‌ی رفتارش نبوده‌اند؛ ۲. علت حفظ این رفتار در گذشته نیز نبوده‌اند و ۳. اکنون نیز حافظ این رفتار نیستند. جیم با توجه به این نکته‌ی سوم می‌فهمد دلایلی که تاکنون اقامه می‌کرده است، سبب نمی‌شوند که کاندیدا شود [...] جیم پس از مواجهه با این واقعیات ناراحت‌کننده، چنین دلیل اقامه می‌کند: «انگیزه‌های ناکافی هم در گذشته و هم در حال، تأسف‌آور است و باید تمام آنچه مقدور است، برای تغییر آن‌ها انجام شود؛ اما تا این تغییر بتواند صورت پذیرد، باید تمام آنچه مقدور است، برای بیان یکی از انگیزه‌ها صورت بپذیرد تا کاندیداتوری برای کنگره حفظ شود» و از آنجا که من به‌طور فوق‌العاده‌ای در قانع‌نمودن دیگران برای اتخاذ سیاست‌های درست، توانا هستم، بهترین فرد برای رأی‌دهندگان این حوزه‌ی انتخاباتی هستم و علاوه بر این، اگر افراد هر آنچه توان برای ترک دلایل ناکافی دارند، انجام دهند، باز نمی‌توانند به خوبی من در انجام این کار باشند او لذا من به خوبی می‌توانم از دلایل غیر معقولم دست بکشم و به دلایل معقولی که اکنون به آن‌ها دست یافته‌ام، نامزد بشوم؛ پس، جیم نتیجه می‌گیرد که باید به‌رغم انگیزه‌های بدش، هر آنچه در توانش است، برای فعال‌ماندن در رقابت کنگره انجام دهد (Kvanvig, 2003a: 50-51).

کفانوینگ رویدادهایی را که در این مثال رخ می‌دهد، به سه مرحله تقسیم می‌کند: مرحله‌ی اول، موقعیت جیم قبل از اینکه بفهمد نامزدی‌اش برای انتخابات ناموجه بوده است؛ مرحله‌ی دوم، موقعیت جیم بعد از اینکه انگیزه‌های واقعی خود را برای نامزدی می‌فهمد، اما هنوز R (دلایل خوب برای نامزدی) را صورت‌بندی نکرده است؛ و مرحله‌ی سوم،

موقعیت جیم بعد از اینکه R را صورت‌بندی می‌کند. کفانوئیک مدعی است در فرآیند این مراحل، جیم پیشرفت عقلانی می‌کند؛ از این‌رو، باید پیشرفت عقلانی وی تبیین شود. کفانوئیک با بیان اینکه جیم از صرف «انجام یک فعل موجه به انجام آن فعل به نحو موجهی» انتقال پیدا کرده است، پیشرفت عقلانی وی را تبیین می‌کند. به نظر وی، طبیعی‌ترین ارزیابی دربارهٔ مثال، این است که بگوییم «جیم قبل از برساخت R، فاقد آن نوع از عقلانیتی است که متضمن این است که وی به نحو موجهی برای کنگره‌کاندیدا شده است؛ اما بعد از برساخت R، کاندیداتوری‌اش معقول است؛ به نحوی که متضمن این است که این رفتار کاملاً موجه است» (ibid: 61). کفانوئیک می‌گوید معتقدان به دیدگاه‌های علی، نمی‌توانند این ارزیابی را داشته باشند؛ زیرا باید از منظر آن‌ها جیم در هیچ‌یک از این سه مرحله به نحو موجهی نامزد نشده باشد و لذا معتقدان به این دیدگاه‌ها، نمی‌توانند تبیین رضایت‌بخشی برای پیشرفت عقلانی جیم ارائه کنند و از این‌رو، این دیدگاه‌ها رضایت‌بخش نیستند (McCain, 2012: 376).

۴-۳-۱. تقریر نگارنده از استدلال کفانوئیک

می‌توانیم به نحو ساده‌تری استدلال کفانوئیک را تقریر کنیم. در مثال یادشده، جیم در مرحلهٔ اول، فاقد دلایل خوب برای رفتارش (نامردی) بود؛ اما در مرحلهٔ دوم، دلایل خوب برای رفتارش را فهمید و در مرحلهٔ سوم، دلایل خوب برای رفتارش را صورت‌بندی می‌کند؛ اما حتی در همین مرحله نیز، دلایل خوب جیم، علت رفتارش نیست. کفانوئیک مدعی است که جیم در این مراحل پیشرفت عقلانی می‌کند و لذا وی مدعی است هرچند جیم در مرحلهٔ اول و دوم به نحو ناموجهی رفتار می‌کند، در مرحلهٔ سوم، به نحو موجهی رفتار می‌کند.

با توجه به این پیش‌فرض کفانوئیک که تلقی درست از باور موجه قابل‌گسترش بر تلقی رفتار موجه است، این مثال برای دیدگاه‌های علی مشکل به وجود می‌آورد؛ زیرا بنا بر این دیدگاه‌ها، به شرطی شناسا به نحو موجهی باور می‌آورد که دلایلش علت باورش باشد؛ پس اگر دلایل شناسا علت باورش نباشد، باورش موجه نیست و از آنجا که دیدگاه درست در باور موجه، قابل‌تعمیم بر رفتار موجه است، رفتار موجه، رفتاری است که دلایل شناسا علت رفتارش باشد؛ پس اگر دلایل شناسا علت رفتارش نباشد، رفتار وی موجه نیست. در مثال مذکور، در مرحلهٔ سوم نیز، دلایل جیم علت رفتارش نشده است؛ پس نباید در این مرحله نیز رفتار جیم موجه باشد، اما در این مرحله، جیم به نحو موجه

- رفتار می‌کند؛ پس پذیرش دیدگاه علی، به موجه‌نبودن رفتار جیم در مرحله سوم منجر می‌شود، در حالی که در این مرحله، جیم به نحو موجهی رفتار می‌کند.
می‌توانیم استدلال کفانویگ را به نحو زیر تقریر کنیم:
۱. تلقی درست از باور موجه، قابل گسترش بر تلقی رفتار موجه است؛
 ۲. باور موجه، باوری است که مبتنی بر شواهد باشد؛
 ۳. بنا بر دیدگاه‌های علی، به شرطی باور شناسا مبتنی بر شواهد است که شواهد وی علت باورش باشد؛
 ۴. باور موجه، باوری است که در آن شواهد شناسا، علت باور وی باشد (از ۲ و ۳)؛
 ۵. رفتار موجه، رفتاری است که در آن دلایل خوب شناسا، علت رفتار وی باشد (از ۱ و ۴)؛
 ۶. در مثال مذکور، در مرحله سوم، دلایل خوب جیم علت رفتار وی نیست؛
 ۷. در این مثال، در مرحله سوم، رفتار جیم موجه نیست (از ۵ و ۶)؛
 ۸. در مثال مذکور، در مرحله سوم، رفتار جیم موجه است؛
 ۹. نتیجه «۷» با فرض «۸» در تناقض است؛
 ۱۰. دیدگاه‌های علی، پذیرفتنی نیستند (از ۳ و ۹، ب. خ).

۲-۳-۴. پاسخ مک‌کین به استدلال کفانویگ

مک‌کین از چند راه به استدلال کفانویگ پاسخ می‌گوید. از منظر وی، اولین راه برای پاسخ به این إشکال، این است که مقدمه اول استدلال وی را نپذیریم. کفانویگ فرض گرفته است که باید تلقی درست از باور موجه قابل گسترش بر تلقی رفتار موجه باشد، اما این فرض درست نیست؛ زیرا در توجیه رفتار شناسا، عوامل مختلفی دخالت دارند (مانند امیال وی، دسترسی به منابع، تعهد به دیگران، اهداف و ...) که نمی‌توان پذیرفت در توجیه باور شناسا این عوامل دخالت دارند؛ برای مثال، در موقعیت «خر بوردان» که شناسا از میان دو فعل، باید یک فعل را انجام دهد و دلیلی هم برای ترجیح یکی بر دیگری ندارد، و فرض هم بر این است که وی دلایل خوبی دارد که یکی از این دو فعل را انجام دهد، هر کدام از این دو فعل را که انجام دهد، در انجام‌دادن آن موجه است؛ اما اگر همین موقعیت را در باور موجه فرض کنیم، می‌بینیم که این‌گونه نیست؛ یعنی اگر شناسا در موقعیتی باشد که هیچ دلیلی نداشته باشد که احتمال صدق p بیشتر از $\sim p$ است و فرض هم بر این باشد که وی دلیل خوبی دارد که یکی از این دو رویکرد باوری (p یا $\sim p$) را

بپذیرد و در این موقعیت، تعلیقِ باور نسبت به گزاره p نکند، به نظر نمی‌رسد که اگر شناسا به یکی از دو رویکرد باوری (p یا $\sim p$) باور کند، بتوانیم بگوییم که وی در باور به آن رویکرد باوری که انتخاب کرده است، موجه است؛ پس دیدگاه درست در باور موجه قابل گسترش بر رفتار موجه نیست و لذا پیش‌فرض استدلال کفانوئیک درست نیست (McCain, 2012: 376- 377).

مک‌کین در پاسخ دوم خود می‌گوید که دیدگاه‌های علی می‌توانند پیشرفت عقلانی جیم را تبیین کنند، بدون اینکه مشکلی برای دیدگاه‌های آن‌ها پیش آید. جیم با تأمل، شواهدی به دست می‌آورد که پیش‌تر نداشت؛ به این معنا، او پیشرفت عقلانی کرده است. جیم شواهدی برای رفتار خود (نامزدی) قبل از صورت‌بندی R نداشت، اما بعد از صورت‌بندی R پیشرفت عقلانی کرد؛ چراکه واجد شواهدی برای رفتارش شد؛ شواهدی که می‌توانستند رفتارش را موجه کنند؛ البته، رفتار جیم بعد از صورت‌بندی R نیز موجه نیست؛ زیرا وی برای موجه‌بودن رفتارش به ابتناء رفتار خود بر شواهدش (R) نیاز دارد؛ اما وی چنین ابتنائی را انجام نداده است. در اینجا صرفاً جیم بعد از صورت‌بندی R شرط لازم برای موجه‌بودن رفتارش را در اختیار دارد؛ یعنی وی واجد شواهدی است که می‌توانند نامزدی وی را موجه سازند. وی قبل از مرحله سوم، حتی این شرط لازم را نیز نداشت (ibid: 377).

پس مک‌کین در راه دوم، در مقدمه «۸» استدلال کفانوئیک تردید وارد می‌کند. کفانوئیک مدعی بود در مرحله سوم، رفتار جیم موجه است؛ اما مک‌کین این ادعا را نمی‌پذیرد. کفانوئیک برای تبیین پیشرفت عقلانی جیم، معتقد به موجه‌بودن رفتار او در مرحله سوم شد. مک‌کین در راه دوم خود برای پاسخ به استدلال کفانوئیک، پیشرفت عقلانی جیم را تبیین می‌کند، بدون اینکه متلزم به موجه‌بودن رفتار وی بشود.

اما مک‌کین در راه سوم خود، منکر پیشرفت عقلانی جیم می‌شود و لذا مقدمه «۸» استدلال کفانوئیک را نمی‌پذیرد. به نظر وی، معتقدان به دیدگاه‌های علی می‌توانند در پاسخ به کفانوئیک بگویند که جیم حتی در مرحله سوم نیز رفتارش ناموجه است. درست است که وی واجد دلایلی شده است که می‌توانند رفتارش را موجه کنند، اما رفتارش موجه نیست؛ زیرا صرف تغییر در حالات ذهنی جیم، سبب تغییر در توجیه رفتارش نمی‌شود. برای روشن‌شدن این مطلب، فردی را تصور کنید که طی زمان یاد می‌گیرد که کمک به دیگران، از حیث اخلاقی خوب است، اما وقتی می‌خواهد به فردی کمک کند، این کار را به خاطر منافع شخصی انجام می‌دهد (و نه به جهت اینکه یاد گرفته است که کمک

به دیگران از حیث اخلاقی خوب است). در اینجا صرف تغییر حالات ذهنی فرد، سبب نمی‌شود که عمل این فرد، اخلاقی شود. وضعیت جیم نیز این گونه است. جیم اگرچه در مرحله آخر با صورت‌بندی R، واجد شواهدی برای توجیه رفتارش شده است، اما صرف این شواهد، رفتارش را موجه نمی‌کنند. اگر در اینجا، رفتارش را مبتنی بر این شواهد می‌کرد، می‌توانستیم بگوییم که رفتارش موجه است، اما رفتار جیم مبتنی بر دلایل نشده است و لذا پیشرفت عقلانی نکرده است؛ پس مقدمه «۸» استدلال کفانوینگ نادرست است (ibid).

در نهایت، مک‌کین پس از بیان این سه پاسخ، به‌درستی می‌گوید در مرحله آخر دو فرض وجود دارد: یا در این مرحله، رفتار جیم مبتنی بر R می‌شود یا نمی‌شود؛ اگر بشود، می‌گوییم رفتار وی موجه است و اگر نشود، رفتارش ناموجه است. این ارزیابی، شهوداً درست است؛ از این‌رو، استدلال کفانوینگ، مشکلی برای دیدگاه‌های علی به وجود نمی‌آورد (ibid).

۴-۳-۴. تأمل نگارنده بر پاسخ مک‌کین به استدلال کفانوینگ

به نظر می‌رسد که یا باید راه حل سوم مک‌کین را تکمیل بیانات او برای راه حل دومش تلقی کنیم یا اینکه راه حل سوم وی را نپذیریم. مک‌کین در راه حل سوم خود، برخلاف راه حل دوم، مدعی می‌شود که جیم پیشرفت عقلانی نکرده است؛ اما جیم در مرحله سوم پیشرفت عقلانی کرده است. وی در این مرحله، برای توجیه رفتارش واجد دلایلی شده است که در مراحل قبل آن‌ها را نداشت. سخن کفانوینگ مبنی بر اینکه جیم پیشرفت عقلانی کرده است، درست است. مک‌کین نباید بگوید که چون جیم به نحو موجهی رفتار نمی‌کند، پیشرفت عقلانی نکرده است. اشکال کفانوینگ این است که پیشرفت عقلانی جیم را با موجه‌بودن رفتارش تبیین می‌کند. ما ادعای پیشرفت عقلانی جیم را می‌پذیریم؛ اما این پیشرفت را به‌گونه‌ای تبیین می‌کنیم که مشکلی برای دیدگاه‌های علی پیش نیاید. تلازمی میان پیشرفت عقلانی جیم با موجه عمل کردن وی نیست. با توجه به آنچه مک‌کین در راه حل دوم، به‌درستی بیان کرد، می‌توانیم بگوییم که وی به این مطلب توجه داشته است و لذا بهتر بود که مک‌کین مطالب مذکورش را در راه حل سوم با اندکی اصلاح، برای توضیح بیشتر راه حل دوم خود می‌آورد و نه به‌عنوان راه حلی مستقل.

اما درباره پاسخ اولی که مک‌کین به استدلال کفانوینگ بیان کرد، باید بگوییم که

مک‌کین در این پاسخ در حقیقت می‌خواهد توجه بدهد که ما از دیدگاه‌های علی استفاده می‌کنیم تا بگوییم تحت چه شرایطی شناسا واجد توجیه است. مقصود از توجیه، توجیه معرفتی است. توجیه معرفتی معطوف به صدق است و لذا هدف در این توجیه، افزایش احتمال صدق محتوای رویکردهای باوری شناساست؛ اما هدف توجیه رفتار شناسا، لزوماً معرفتی نیست؛ از این‌رو، عواملی که به افزایش احتمال صدق رویکردهای باوری شناسا منجر نمی‌شوند نیز، در توجیه رفتار وی دخالت می‌کنند (مانند عواملی که مک‌کین ذکر کرد)؛ اما این عوامل در توجیه معرفتی دخیل نیستند و لذا ترجیح بدون مرجح معرفتی، لزوماً خللی در توجیه رفتار شناسا در نظیر موقعیت خر بوریدان ایجاد نمی‌کند؛ اما ترجیح بدون مرجح معرفتی، خلل در توجیه رویکرد باوری شناسا در نظیر موقعیت خر بوریدان ایجاد می‌کند و لذا توجیه رویکردهای باوری، متمایز از توجیه رفتار است. برای فهم ادعای فوق به دو مثال زیر توجه کنید:

لامپ خواب

محمد از تاریکی اتاق به شدت می‌ترسد. پزشک به محمد برای سلامتی وی توصیه کرده است که حتماً باید در هنگام خواب شب، لامپی را روشن بگذارد. کلید بالای سر محمد دوپل است که هریک، لامپی را بالای سر وی روشن می‌کند. محمد در هنگام خواب شب، کلید سمت راستی را فشار می‌دهد و لذا لامپ سمت راست بالای سر وی روشن می‌شود.

فرض کنید که در این مثال، نور این دو لامپ، مقدار مصرف برق آن‌ها و نظایر این امور، همگی یکسان است و محمد هیچ دلیلی برای اینکه روشنی یکی از این دو لامپ را بر دیگری ترجیح دهد، ندارد؛ اما برای حفظ سلامتی خود، ناگزیر است که یکی از این دو لامپ را روشن کند. در اینجا، هرچند محمد دلیل خاصی برای فشار دادن کلید لامپ سمت راست ندارد، رفتار او برای روشن کردن این لامپ موجه است. اکنون مثال لامپ روشن را با تغییرات زیر در نظر بگیرید:

همه چیز مانند مورد قبل است؛ اما شب‌هنگام، وقتی محمد وارد اتاق خواب خود می‌شود، علی را تفنگ‌به‌دست می‌بیند. علی انسانی دروغگوست که به قتل علاقه‌مند است و علاوه بر این، قدرتی دارد که بر اساس آن می‌تواند ذهن افراد را بخواند. محمد به این ویژگی‌های علی آگاه است. علی به محمد می‌گوید باید باور کنی که یا روشنی لامپ سمت راست برای سلامتی‌ات مفید است و یا روشنی لامپ سمت چپ، و اگر همچنان باور داشته باشی که روشنی یکی از این دو لامپ به نحوی برای سلامتی‌ات می‌تواند

مفید باشد، تو را خواهیم کشت! محمد از ترس جاننش، باور می‌کند که روشنی لامپ سمت راست بالای سرش، بیشتر برای سلامتی او مفید است. در این فرض، محمد توجیه معرفتی برای باور به اینکه روشنی لامپ سمت راست، برای سلامتی‌اش بیشتر مفید است، در اختیار ندارد؛ زیرا بر اساس شواهدی که محمد در اختیار دارد، احتمال صدق مفیدبودن روشنی لامپ سمت راست با احتمال صدق مفیدبودن روشنی لامپ سمت چپ برای سلامتی وی، یکسان است؛ از این‌رو، باید باور کند که مفیدبودن روشنی لامپ سمت راست با مفیدبودن روشنی لامپ سمت چپ برای سلامتی او مساوی است. در این فرض، هرچند محمد باور به مفیدبودن روشنی لامپ سمت راست را ترجیح داد، بدون اینکه هیچ مرجح معرفتی‌ای برای مفیدبودن روشنی این لامپ داشته باشد، باور آوردن محمد از لحاظ غیر معرفتی، بسیار موجه است؛ اما همان‌گونه که گفتیم، باور محمد از لحاظ معرفتی، ناموجه است.

۵. نتیجه

در این نوشتار گفتیم دیدگاه‌های مختلف در نسبت ابتناء می‌کوشند تا به این مسئله پاسخ دهند که تحت چه شرایطی باورهای شناسا مبتنی بر دلایل وی‌اند. در این مقاله به تقریر و ارزیابی یکی از مهم‌ترین دیدگاه‌های معرفت‌شناسی معاصر (IB-R) در پاسخ به این مسئله پرداختیم. چنان‌که دیدیم درستی این دیدگاه درباره باورهای دارای تعیین مضاعف و باورهای حاصل از مهارت، محل مناقشه بود. علاوه بر این، کفانوئیک با استدلال معروف خود مدعی بود که نمی‌توانیم به دیدگاه‌های علی معتقد شویم. در ضمن ارزیابی IB-R، نشان دادیم که از یک‌سو، اعمال IB-R نتایج شهودی درستی درباره باورهای محل نزاع در اختیار می‌گذارد و از سوی دیگر، می‌توان از پاسخ معتقدان به IB-R در مواجهه با این مشکلات دفاع کرد؛ از این‌رو، در نهایت، می‌توانیم مدعی شویم که IB-R دیدگاهی پذیرفتنی در نسبت ابتناء است.

پی‌نوشت

۱. برای نمونه: (Turri, 2011: 383←).
۲. برای نمونه، فلدمن می‌نویسد: «باور S به p در زمان t موجه (درست بنیاد) است؛ اگر و تنها اگر ۱. باور آوردن به p برای S در t موجه باشد؛ ۲. S به p بر اساس شواهدی که از p حمایت می‌کنند، باور بکند» (Feldman, 2003: 46). معرفت‌شناسان دیگر نیز مفاد همین تعریف را برای توجیه باوری ذکر می‌کنند: (Pollock and Joseph, 1999: 35; Kvanvig, 2003b: 8 & Korcz, 2000: 525-526←).

۳. در این مقاله شاهد و دلیل به یک معنا به کار می‌روند.
۴. یکی دیگر از راه‌های تعریف «تصرف مناسب» استفاده از فاعلیت آزاد است. وان رایت و اخیراً منزیز و پرایس از این طریق، تصرف مناسب را تعریف کردند: (←) von Wright, 1993; Menzies & Price, (1971).
۵. مک‌کین همین عبارت را از مقاله وودوارد نقل می‌کند؛ اما ارجاعات وی اشتباه است: (←) McCain, (2012: 359-360).
۶. اگر در میان متغیرهای مجموعه، متغیرهای خارج از مسیر وجود نداشته باشد، فهمیدن اینکه یک متغیر، علت بالفعل متغیر دیگر است یا نیست، بسیار ساده است؛ چراکه در این فرض، صرفاً کافی است ببینیم که آیا تغییر در مقدار متغیر اول به تغییر در مقدار متغیر دوم منجر می‌شود یا نه؟
۷. با مسامحه می‌توانیم ساده‌تر ترجمه کنیم: «هر ei که عضوی از E است، علت مستقیم باور کردن شناسا به p باشد».
۸. در همه این فرض‌ها، شرط اول و دوم IB-R محقق است؛ زیرا فرض بر این است که این دو عامل، هم علت بالفعل باور استسی به p هستند و هم علت مستقیم آن.

منابع

- Feldman, Richard (2003), *Epistemology*, Upper Saddle River, New Jersey, Prentice-Hall.
- Korcz, Keith A. (2000), "The causal-doxastic theory of the basing relation", *Canadian Journal of Philosophy*, No 30, 525-550.
- Kvanvig, Jonathan L. (2003a), "Justification and proper basing", in Eric J. Olsson (ed.), *The epistemology of Keith Lehrer*, (43-62). Dordrecht, the Netherlands: Kluwer.
- (2003b), "Propositionalism and the Perspectival Character of Justification", *American Philosophical Quarterly*, No 40, 3-17.
- McCain, Kevin (2014), *Evidentialism and Epistemic Justification*, New York, Routledge.
- (2012), "The interventionist account of causation and the basing relation", *Philosophical Studies*, No 159, 357-382.
- Menzies, Peter & Price, Huw (1993), "Causation as a Secondary Quality", *British Journal for the Philosophy of Science*, No 44, 187-203.
- Pollock, John I. & Cruz Joseph (1999), *Contemporary Theories of Knowledge*, Lanham, Rowman & Littlefield.
- Turri, John (2011), "Believing for a reason", *Erkenntnis*, No 74, 383-397.
- von Wright, Georg Henrik (1971), *Explanation and Understanding*, Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Weslake, Brad (2011), "Exclusion Excluded", unpublished manuscript, http://bweslake.s3.amazonaws.com/research/papers/weslake_exclusion.pdf.
- Woodward, James (2016), "Causation and Manipulability", in *The Stanford*

Encyclopedia of Philosophy, Edward N. Zalta (ed.),

<https://plato.stanford.edu/entries/causation-mani/>

——— (2008), “Cause and explanation in psychiatry: An interventionist perspective”, in Kenneth Kendler and Josef Parnas (eds.), *Philosophical issues in psychiatry: Explanation, phenomenology and nosology*, (133–195), Baltimore: Johns Hopkins University Press.

——— (2003), *Making Things Happen: A Theory of Causal Explanation*, Oxford: Oxford University Press.